



۶۰ سال با تاریخ

گفت و گویی با استاد عزیز الله بیات

گفت و گو: مسعود جوادیان
عکاس: زهره مقامی

اشاره: از همان آغاز که مقرر شد رشد آموزش تاریخ منتشر شود، به خدمت استاد عزیز الله بیات رفتیم و تقاضای انجام یک گفت و گو را مطرح ساختیم، اما استاد، هر بار به دلیل وجود مشغله‌های گوناگون نمی پذیرفت تا این که سرانجام از آقای دکتر عطاء الله حسنی تقاضا کردیم واسطه شود. بدین ترتیب استاد پذیرفت. در یک روز تعطیل به دفتر کار وی در مؤسسه علامه قطب راوندی رفتیم. آن چه در پی آمده، حاصل این گفت و گو است.

□ آقای دکتر، با تشکر از این که لطف کردید و این گفت و گو را پذیرفتید، برای آن دسته از معلمانی که ممکن است با حضرت عالی کم تر آشنایی داشته باشند، شمه‌ای از تاریخچه‌ی زندگی خود را بیان بفرمایید.

دکتر بیات: بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و انه خیر ناصر و معین. قبلاً از لطف و محبت جناب عالی سپاسگزارم. من در سال ۱۲۹۹. ش در شهرستان نهاوند متولد شدم. تحصیلات ابتدایی‌ام در نهاوند تمام شد؛ یعنی ششم ابتدایی. اما متأسفانه در آن زمان دامنه‌ی تحصیلات خیلی خیلی محدود بود. به این معنی که

دانش آموزان نهاوند وقتی که فارغ التحصیل می شدند، یعنی تصدیق ششم ابتدایی را می گرفتند، برای ادامه‌ی تحصیل اگر وضع مالی شان اجازه می داد، به شهرستان ملایر می رفتند. شهرستان ملایر هم تا کلاس سوم متوسطه بیش تر نداشت؛ یعنی تا کلاس نهم. بعد از آن دانش آموزان برای ادامه‌ی تحصیل به همدان می رفتند. بنده هم کلاس هفتم و هشتم و نهم را در شهرستان ملایر گذراندم و برای تحصیل در کلاس های دهم، یازدهم و دوازدهم به همدان رفتم.

متأسفانه، زمانی که سال آخر دبیرستان بودم، جنگ جهانی دوم شروع شد. در نتیجه، پندر بزرگم که سرپرست بنده بود و تصمیم داشت برای ادامه‌ی تحصیلات عالی بنده را به کشور فرانسه بفرستد،

موفق به این کار نشد. ناچار به تهران آمدم و به دانشسرای عالی رفتم. در دانشسرای عالی بعد از مدت سه سال (در آن وقت تحصیلات عالی سه سال بود)، در گرفتن لیسانس تاریخ و جغرافی توفیق پیدا کردم. سپس در شهرستان کرمانشاه، به علت نزدیک بودن به نهاوند، به دبیری در دبیرستان‌ها مشغول شدم تا این که صدارت دکتر امینی و وزارت آقای درخشش پیش آمد.

آقای درخشش، به علت آشنایی با من، درخواست کرد که مسؤلیت اداره فرهنگ شهرستان بندر پهلوی آن زمان و انزلی فعلی را بر عهده بگیرم. بنده هم قبول کردم و به بندر انزلی کنونی رفتم و تا پایان صدارت دکتر امینی و وزارت درخشش آن جا بودم. بعد آمدم تهران و مسؤلیت اداره‌ی چهارم کارگزینی وزارت آموزش و پرورش را به بنده دادند.

چندی بعد بر حسب تصادف، در قرعه کشی مربوط به دولت فرانسه - دو نفر یا سه نفر که درست دقیقاً یادم نیست بورسیه می‌خواستند - شرکت کردم و به علت این که زبان فرانسه‌ی من تا اندازه‌ای قوی بود، قبول شدم و به کشور فرانسه رفتم و تا حدود سال ۱۳۴۹ آن جا بودم؛ دکترای گرفتم و برگشتم. وقتی برگشتم،

تقاضای بازنشتگی دادم. بازنشسته‌ی وزارت آموزش و پرورش شدم و در دانشگاه شهید بهشتی فعلی و ملی سابق استخدام شدم.

پس از انقلاب، نظر به این که دانشگاه شهید بهشتی در زمهری دانشگاه‌های دولتی درآمد و من دیگر نمی‌توانستم از دو صندوق بازنشستگی استفاده کنم. از آن زمان تاکنون به صورت استاد قراردادی یا حق تدریسی به تدریس اشتغال دارم.

آقای دکتر، اشاره کردید به این که مقطعی از تحصیلاتان مصادف شد با جنگ جهانی دوم. آیا از آن زمان، خاطره‌ای از جنگ و تأثیر آن بر منطقه‌ی زندگی‌تان دارید؟

بله. خود شما خوشبختانه اشراف دارید به تاریخ. بهترین خاطره‌ای که از آن زمان تاکنون برای من باقی مانده این

است: در همدان، یکی از دبیران بسیار با سابقه‌ی ما، زنده‌یاد آزاد که کاملاً به زبان‌های عربی و فارسی تسلط داشت و شعر هم می‌گفت، یک روز تمام دانشجویان دبیرستان را در سالن بزرگی جمع کرد و قصیده‌ای را که سروده بود، برای ما خواند که همین یک بیت زیبای آن در ذهن من باقی مانده است:

اگر آلمان به هیتلر نازد و روسی به استالین

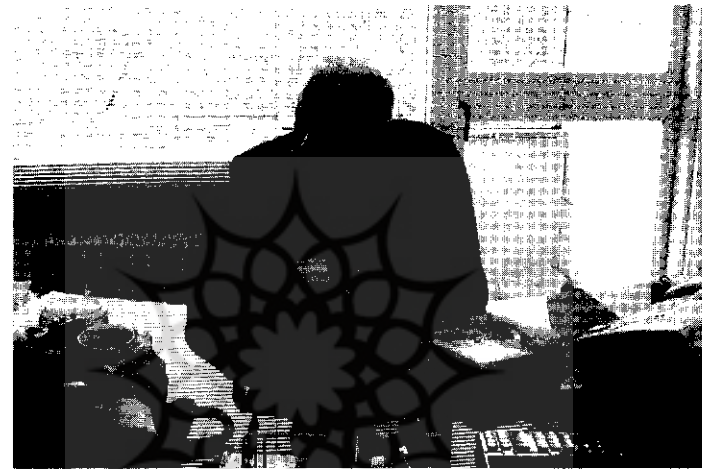
مخور غم زاد ایران که ایران هم خدا دارد
خلاصه با این بیانات بسیار شیوایی که داشت، ما را تشویق می‌کرد که مقاومت کنیم، و صبور باشیم. می‌گفت، دنیا بر همان پاشنه‌ای که همیشه می‌چرخد، نخواهد چرخید. در هر حال، ما باید آبرودار ایران باشیم.

جناب استاد، آیا از آموزگاران خود خاطره‌ای دارید؟

خاطره‌ای که برجسته باشد، نه. اینان می‌آمدند، خوب مردمان بسیار معتقد و با صفایی بودند، درس می‌دادند و می‌رفتند. ولی متأسفانه فاصله‌ی بین معلم و شاگرد در آن زمان خیلی زیاد بود؛ یعنی اصلاً دانش‌آموز در دوره‌ی ابتدایی، به هیچ وجه جرأت عرض اندام نداشت. البته قریب به اتفاق آن‌ها با سواد بودند.

پس فاصله‌ی بین معلم و شاگرد زیاد بود.

بله. برای مثال خدمتتان عرض می‌کنم، زمانی که در روزی از دوچرخه‌سازی می‌کردم، دوچرخه‌ای گرفته بودم و در خیابان گردش می‌کردم، برحسب تصادف چشمم به یکی از معلمان ریاضی، زنده‌یاد ایزدیان افتاد. باور



کنید یک هفته از ترس به دبیرستان نرفتم.

آقای دکتر، آیا از روش تدریس معلمان، چه ابتدایی، چه دبیرستان، خاطره‌ی ویژه‌ای دارید؟

خدمت شما عرض کنم، بسیار بسیار عالی بودند و روی کتابی که درس می‌دادند، بسیار تسلط داشتند. مثلاً در همدان، دبیر تاریخ خود بنده بسیار مسلط بود و تعداد خطاهایی که ممکن است از او دیده باشم، بسیار بسیار کم بود. یا دبیر ادبیات فارسی که در ردیف بهترین استادان دانشگاه محسوب می‌شد. او تسلط کاملی به زبان

عربی و فارسی داشت. یا وقتی کتاب درسی می‌نویسیم، محدود می‌شویم و دیگر قلم در اختیارمان نیست. یعنی در چارچوب مشخصی باید بنویسیم. ولی وقتی یک پژوهش آزاد انجام می‌دهید، کاملاً آزاد هستید و قلم در اختیارتان است.

ولی اکنون اوضاع طور دیگری است. به نظر شما چرا؟

نمی‌دانم. من همیشه گفته‌ام، از یک نقطه نظر با کمال خوشبختی فرهنگ ما خیلی توسعه پیدا کرده است، ولی از نظر کیفیت نه؛ برعکس خیلی افت پیدا کرده است. من خودم یادم می‌آید، حدود ۵۰ سال پیش، کتابی که برای دانش‌آموزان سیکل اول و دوم نوشتم،

الآن در دانشگاه تدریس می‌شود. می‌بینید که آموزش خیلی افت پیدا کرده است. برای بنده که الان تدریس می‌کنم، این افت ملموس است.

□ آقای دکتر، در کرمانشاه در چه دبیرستان‌هایی درس می‌دادید؟

■ آن موقع دبیرستان‌های کرمانشاه که کلاس سیکل دوم داشتند، دو به اعتقاد من، از همه‌ی استاذین آن زمان قوی‌تر عباس اقبال و دبیرستان پیش‌تر نبودند؛ یکی دبیرستان شاهپور که در حال حاضر امام خمینی نام دارد، و دیگری هم دبیرستان شاهرخ. دبیرستان شاهرخ تا کلاس سوم متوسطه داشت و دبیرستان شاهپور تا ششم متوسطه.

□ یعنی یک دبیرستان پسرانه و یک دبیرستان دخترانه.

■ بله. البته کم کم زیاد شدند. خدا رحمت کند آقای سعید نفیسی را یک بار که مسافرتی به بغداد داشت، در سر راه به کرمانشاه آمد. برحسب تصادف به دبیرستان شاهپور آمد. بالای در ورودی دبیرستان شاهپور، کاشی تصویر سپهبد احمدی را گذاشته بودند. این آقا ناراحت شد. در حالی که با عصا روی کاشی می‌کوبید، گفت: «عکس این نظامی را از این جا بردارید!» و تصویر کزازی را گذاشت که یکی از آزادی‌خواهان کرمانشاه بود.

□ شما خودتان با مرحوم کزازی چه قدر آشنایی داشتید؟

■ من خیلی کم او را می‌شناختم، ولی باید از مرحوم محمدی یاد کنم. محمدی مدیر دانشسرای بود که من در آن درس می‌دادم. خیلی به بنده لطف داشت. یکی دیگر از افرادی که به اعتقاد من اگر تاریخ خوانده بود، در ردیف بزرگ‌ترین مورخان محسوب می‌شد، زنده یاد فرح پور بود. هم روزنامه‌ای داشت به نام «بیستون» و هم مسکن او در مغازه‌اش بود. مغازه‌ای داشت بر خیابان. از کف مغازه تا سقف پر بود از کتاب و خیلی صاحب نظر بود. هم زبان پهلوی بلد بود و هم زبان فارسی باستان.

□ دست به قلم هم بودند؟

■ بله، بسیار عالی. مخصوصاً در تاریخ صاحب نظر بود.

□ فکر می‌کنید، از ایشان نوشته‌هایی مانده باشد؟

■ او آدم درویش مسلکی بود. از خانمش جدا شده بود و در مغازه‌اش زندگی می‌کرد. به علاوه، از نظر دولت وقت اشکالاتی داشت و حتی برای مطالبی که در روزنامه‌ی بیستون نوشت، به زندان هم رفت. منتها خوب به یاد دارم که از او پرسیدم: «استاد چه اثری از خودت باقی گذاشته‌ای؟» گفت: «من تاریخچه‌ی شیر و خورشید ایران را به تفصیل نوشته‌ام.»

□ از شاگردان دوره‌ی سکونت در کرمانشاه، الان هستند کسانی که با شما ارتباط داشته باشند؟

■ اکثر قریب به اتفاق آن‌ها خوشبختانه به جایی رسیده‌اند. البته الان حضور ذهن ندارم، ولی چند نفر از آن‌ها افراد برجسته‌ای شدند. ببینید اگر خاطر مبارک باشد، آن زمان کرمانشاه مرکز چند استان بود؛ یعنی مرکز استان‌های همدان، کردستان و ایلام. موقع امتحان نهایی

که برای آن خیلی اهمیت و ارزش قائل بودند، تعداد شاگرد کم بود و اوراق این چند استان در کرمانشاه تصحیح می‌شد. خوب به یاد دارم، حدود سال ۱۳۲۶، برای امتحانات یک نفر از ریاضیدانان عالی‌قدر ایلام را فرستاده بودند. یعنی فوق‌العاده این امتحانات اهمیت داشتند و جدی بودند.

یکی از معلمان عالی‌قدر کرمانشاه که تقریباً یک ماه پیش به رحمت ایزدی پیوست، مهندس محمدیان بود. این مرد دانشمند روی هندسه‌ی تحلیلی و مثلثات کروی تسلط زیادی داشت. یاد می‌آید، در جلسه‌ای که می‌خواستیم نتیجه‌ی امتحانات را اعلام کنیم، برحسب تصادف، از مهندس محمدیان پرسیدند که آقا شما چرا به تهران نمی‌آید؟ ایشان گفت به زندگی در تهران علاقه ندارد. به او پیشنهاد کردند به تهران بیاید و با استفاده از بورس، برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه برود.

□ آقای دکتر از دانشسرا بگویید؟

■ در دانشسرا استادانی داشتیم که همه واقعاً سرآمد بودند و شرح زندگی اکثر آن‌ها در دایرة‌المعارف‌ها آمده است. به اعتقاد من، از همه‌ی آن‌ها قوی‌تر عباس اقبال بود که گل سر سبد همه بود؛ مردی بسیار متواضع و دانشمند. ممکن است اطلاع داشته باشید که در دوران کودکی یک شاگرد نجار بود. چند زبان بلد بود و تسلط زیادی به درست نوشتن داشت. اگر کتاب «تاریخ مغول» او را مطالعه بفرمایید، خواهید دید که چه قدر بر منابع تسلط داشته است.

□ آقای دکتر، کلاس داری و تدریس او چگونه بود؟

■ برای حضور و غیاب خیلی ارزش قائل بود. اگر کسی بیش‌تر از دو ساعت غیبت می‌کرد، هنگام امتحان دفترش را در می‌آورد و می‌گفت خانم یا آقا جلسه را ترک کن. استاد بهمینار هم بود که به ما متون درس می‌داد. مرحوم زنده یاد، ملک الشعرا بهار بود که آئین نگارش تدریس می‌کرد. یکی از هم‌دوره‌ای‌های دیگر من، مرحوم دکتر معین بود. حالا با بچه‌ها شوخی می‌کنم و می‌گویم، عزرائیل خانه‌ی مرا گم کرده است!

من ادبیات فارسی می‌خواندم. تعداد ما کم بود؛ ۵ یا ۶ نفر بیش‌تر نبودیم. در رشته‌ی تاریخ و جغرافی هم با هم بودیم. یک استاد جغرافیای خیلی عالی داشتیم و خیلی هم جدی که باور بفرمایید، وقتی که سر کلاس می‌آمد، مرگ خودمان را از خدا می‌خواستیم که یک موقع از ما درس نپرسد؛ زنده یاد مستوفی.

□ آقای دکتر شما هیچ وقت با مرحوم رشید یاسمی سرآمده‌ای داشته‌اید؟



ایشان به ما تاریخ ساسانی درس می داد. «ایران در عصر سانیان» اثر کریستن سن را ترجمه کرده است. یعنی همان طور که خدمتتان عرض کردم، متأسفانه سطح علمی افت پیدا کرده است. آن موقع، به زنده یاد نصرالله فلسفی اجازه داده بودند که فقط در سال اول درس بدهد، در حالی که اگر الان در قید حیات بود، به اعتقاد من باید فوق دکترا درس می داد.

آقای دکتر، به نظرم خوب است به سال های قبل برگردیم. وقتی در کرمانشاه بودید، از اهل فضل چه کسانی در کرمانشاه زندگی می کردند؟

عرض کردم خدمتتان، من چندان برخوردی با آن ها نداشتم. در کرمانشاه، اکثر قریب به اتفاق دانش آموزان آن زمان، وقتی فارغ التحصیل می شدند، به دبیرستان نظام می رفتند. تعداد زیادی از آن ها هم امیر یا حتی سپهبد شدند و خیلی از آن ها هم با من ارتباط دارند. معتمدی ها از شاگردان من بودند. جهانخس هم بود که به داستانی رسید و همین طور میرحیدر که الان استاد دانشگاه است. بعد شما با این کوله بار تجربه ی معلمی و تحصیل به فرانسه تشریف بردید.

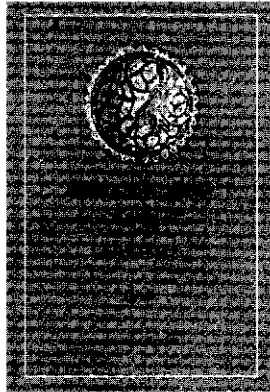
اگر اطلاع داشته باشید، متأسفانه در کشورهای خارجی تمام توجه به مادیات است. یعنی عادات خوب و پسندیده ی ما را ندارند. من فقط یک پروفیسور فرانسوی را دیدم که خیلی به تاریخ ایران تسلط داشت و راجع به مقطعی از تاریخ اسلام و ایران که من کار می کردم، فقط ایشان اطلاع داشت. گاهی هم که کنفرانس هایی در ارتباط با تاریخ تشکیل می شد، من شرکت می کردم. خوشبختانه برای تاریخ خیلی اهمیت قائل بودند. دانشجویان رشته ی تاریخ آن جا بیش تر به عصر حاضر دنیا توجه داشتند، نه آنچه در گذشته رخ داده است. البته از گذشته اطلاعاتی هم داشتند، ولی نه خیلی زیاد.

ولی بسیاری از مستشرقان هم هستند که روی گذشته ی ایران کار کرده اند.

بله، به اعتقاد بنده هم، خود ما روی تاریخمان کار نکرده ایم. آنچه نوشته شده است، بدون تردید خارجی ها نوشته اند. از همه مهم تر و چشمگیرتر، کاری است که راولینسون کرده و آن خواندن

کتیبه های بیستون در زمان محمدشاه قاجار است. منتها الان برنامه ی آن ها طوری است که بیش تر به تاریخ عصر حاضر توجه دارند؛ یعنی آنچه که در دنیا ملموس است.

آقای دکتر برای ما از اولین آثار قلمی تان بگویید. من چیز قابلی ننوشته ام، هر چه هم که نوشته ام، کاغذ سیاه



کرده ام. قدیمی ترین کارم را در حدود ۵۰ سال پیش نوشته ام، در شهرستان کرمانشاه، به اسم «آثار باستانی کرمانشاه»؛ چون اطلاعات اهالی بسیار خوب کرمانشاه در ارتباط با آثار باستانی از حد افسانه تجاوز نمی کرد. اهالی کرمانشاه اطلاعات عمیق و دقیقی در این باره نداشتند. شخصی به نام آقای محمدعلی سلطانی که چند کتاب در مورد آثار باستانی کرمانشاه نوشته، اظهار لطف کرده و از من هم نام برده است. سپس «جغرافیای کرمانشاه» را نوشتم. اهالی کرمانشاه به حدی با هم صمیمی هستند که وقتی می خواهند همدیگر را صدا کنند، می گویند «داشی جان».

البته در تهران قبل از این که به دانشگاه بروم، به اتفاق چند تن از دوستانم، برای دوره های متوسطه و از کلاس اول تا کلاس پنجم دبیرستان، هم جغرافی، هم تاریخ و هم تعلیمات اجتماعی نوشتم.

نوشتن یک کتاب درسی با یک پژوهش آزاد چه تفاوتی دارد؟ خیلی تفاوت دارد. وقتی کتاب درسی می نویسیم، محدود می شویم و دیگر قلم در اختیارمان نیست. یعنی در چارچوب مشخصی باید بنویسیم. ولی وقتی یک پژوهش آزاد انجام می دهید، کاملاً آزاد هستید و قلم در اختیارتان است.

بعد برای دانشسرای مقدماتی و دانشسرای تربیت معلم در سطح دبیرستان، خود من به طور مستقل چهار کتاب تاریخ و چهار کتاب جغرافی نوشتم. زمانی که به دانشگاه رفتم، کتابی نوشتم به نام «از ظهور اسلام تا دیالمه» کتاب دیگری نوشتم به نام «تاریخ تمدن ایران پس از اسلام»، و کتاب دیگری به نام «تاریخ مختصر ایران» که شرح حوادث تاریخی ایران است براساس سال هجری شمسی، در مقابل هجری قمری و میلادی. من این کار را لازم می دانستم و معتقدم که تمام این سال های تاریخی باید تبدیل شوند به هجری قمری و در مقابل هجری شمسی ذکر شود. یعنی این زمان های متفاوت باید با هم هماهنگی پیدا کنند. کتاب دیگرم «کلیات جغرافیای تاریخی و

طبیعی» است که هفتصد هشتصد صفحه است. کار دیگرم، بازنویسی کتاب «تاریخ گیتی گشا» بود. این کتاب که منبعی بسیار پر محتواست و مؤلف آن میرزا محمدصادق نامی است، خواندنش برای دانشجویان خیلی خیلی مشکل بود؛ چون به نثر مصنوع نوشته شده بود. قریب به یک سال و نیم زحمت کشیدم و تمام مطالب آن را، بدون این که حتی یک جمله کم شود، بازنویسی کردم.

کتاب دیگری که نوشتم، و اگر حمل بر خودستایی نباشد، این کار را هیچ کس نکرده، «تاریخ تطبیقی ایران» است. نوشتن آن خیلی روی چشمم اثر گذاشت. جای این درس را در دانشگاه خالی

می دیدم، چون شما از هر دانشجوی تاریخ و کسانی که در مقاطع بالا تحصیل علم تاریخ هستند بپرسید که مثلاً هم زمان با محمود غزنوی در ایران، در فرانسه، اتریش یا آلمان چه کسی حکومت می کرد، نمی تواند بیان کند. کتاب دیگری نوشتم و در آن، تمام وقایع تاریخی از ماد تا زمان پهلوی را با تمام جزئیات شرح دادم. کتاب دیگرم که الان دانشگاه در دست چاپ دارد، «تاریخ ایران» است، با تحلیل و نقد منابع هر سلسله که قریب به ۱۴۰۰ صفحه است.



است. یکی دیگر از همکاران که نمی دانم در قید حیات هستند یا خیر، آقای مستوفی است که کتاب های زیادی نوشته. البته آن موقع در وزارت آموزش و پرورش اداره ای بود به نام «سازمان کتاب های درسی» که آقای شمس آوری نامی آن جا مسؤول بود. خود من هم مدتی مسؤول اداره ای مطالعات برنامه های درسی بودم. ما کارشناس بودیم و می آمدند، به ما برنامه می دادند و ما هم برنامه می دادیم به آن هایی که کتاب می نویسند و کتاب های درسی را می نوشتند.

□ شما فکر می کنید یک کتاب درسی برای آموزش و پرورش چه

ویژگی هایی باید داشته باشد؟

■ بدون تحریف باشد، حاوی مطالبی باشد که در دنیای مدرن مطرح هستند، و باید راهنمای خیلی مهمی باشد برای بهتر زیستن. لا یعنی هدف های آموزش و پرورش باید این ها باشد.

■ قطعاً.

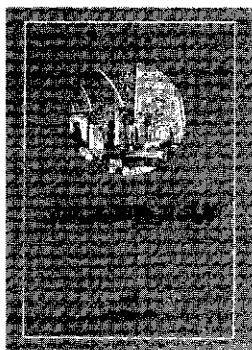
□ آقای دکتر به کتاب تاریخی گیتی گشا اشاره کردید. من شخصاً فکر می کنم که شبیه آن، کتاب های زیادی داریم...

■ بله، خیلی زیاد. دو کتابی که من نوشتم، و اگر حمل بر خودستایی نباشد، این کار را هیچ کس نکرده است، مربوط به شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران هستند. ببینید، در گذشته، یعنی از قرن هفتم و اگر جلوتر بیایم، در قرن یازدهم، متأسفانه یکی از افتخارات نویسندگان این بود که به قول معروف، قلمبه سلمبه بنویسند؛ یعنی نوشتن مطالب به صورت مصنوع و متکلف، یکی از افتخارات نویسندگان آن دوره

بود. من معتقدم که روزی همه ی این متون باید بازسازی شوند؛ چون در حال حاضر قابل استفاده نیستند. فرض کنید، «جهانگشای جوینی»، کتابی بسیار عالی است و یا «عقدالاعلا» و غیره.

□ ولی در تحقیقات و پژوهش های تاریخی، اگر کسی به این بازتویسی ها استناد کند، بزرگان به او ایراد می گیرند که چرا به اصل منبع رجوع نکرده است.

■ البته به اصل منبع رجوع می کنیم، متنها اضافه می کنیم که این کتاب به وسیله ی فلان شخص بازتویسی شده است. عرض کردم، اکثر آن می توانند از این کتاب ها استفاده کنند. یک نمونه ی آن را خدمت شما عرض می کنم. مثلاً می خواسته است بنویسد، کریم خان تصمیم داشت، از شیراز به آذربایجان حرکت کند. این



□ کتاب چاپ نشده هم دارید؟

■ همین کتابی که الان خدمتتان عرض کردم. چشمم ناراحتی پیدا کرده است و دیگر نمی توانم بنویسم.

□ آقای دکتر، اگر فراغتی حاصل شود، ان شاء الله که خدا به شما طول عمر بدهد، دوست دارید چه کارهایی انجام دهید؟ یعنی آرزویی که در زمینه ی تحقیق و پژوهش دارید و دلتان می خواهد که اگر مجالی دست داد، آن را انجام دهید.

■ والله آرزویم این است که همین کتاب تاریخ تطبیقی را کامل تر بنویسم؛ به خصوص که تعداد صفحاتش زیاد بود و همین باعث شد که قیمتش زیاد شود. به خاطر همین، فروش کمی داشت. مطالب این کتاب را قدری مختصر کرده ام و آرزو دارم آن را تکمیل کنم. دیگر هم فکر می کنم پایان عمرم باشد.

□ خدا به شما سلامتی بدهد. آقای دکتر، همان طور که می دانید، از زمان چاپ کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی تا الان، تقسیمات جغرافیایی فرق کرده است. فکر نمی کنید احتیاج به تجدید نظر داشته باشد؟

■ بله حتماً، منتها فرصت می خواهد. چشمم تا حد زیادی بینایی اش را از دست داده است، ولی اگر فرصتی باشد، در آن تجدید نظر می کنم.

□ آقای دکتر اشاره کردید به این که در تألیف چند کتاب درسی هم شرکت داشته اید. از مؤلفان کتاب های درسی آن زمان آیا خاطراتی دارید؟

■ آقای بزرگ نیا که دانشمندی فاضل بود. اگر خاطرتان باشد ایشان تسلط زیادی روی شیمی داشت و کتاب هایی در مورد علوم طبیعی و تجربی نوشته

مطالب فقط دو جمله است. اگر مراجعه بفرمایید، عرایض بنده را تأیید خواهید کرد. همین دو جمله را در سه صفحه نوشته است. هم خواندنش خالی از ملال نیست، هم مشکل است. از این دست نوشته‌ها زیاد داریم. یکی از مستندترین سندها در ارتباط با تاریخ زنده، مثلاً نوشته است: «سَلْمَا». کسی که دارد کتاب را می‌خواند، باید مراجعه کند به المنجد و ببیند که این سلما به چه معنی است. از این لغات زیاد است. مثلاً کتاب «ظفرنامه‌ی تیموری»، کتابی بسیار عالی است و پشت سطر به سطر آن، مطالعه هست. اما به همان دلیل که گفتم، باید بازنویسی شود و اگر چشم‌یاری کند، دوست دارم آن را بازنویسی کنم.

□ آقای دکتر، اگر اشتباه نکنم، شما در موسیقی هم دستی داشته‌اید.

■ بله، موسیقی غذای روح انسان است. مخصوصاً وقتی که در تهران بودم، به علت تعلق خاطر زیادی که نسبت به موسیقی داشتم

و در حال حاضر هم دارم، در کلاس‌های بسیار با نشاط ویولن استاد صبا شرکت می‌کردم و به اتفاق استاد صبا و زنده یاد روح‌الله خالقی، درصدد برآمدیم که تاریخ ایران را با موسیقی ایران تلفیق کنیم. □ یعنی چه؟

■ ببینید، بی سبب نیست که بعضی از نت‌های موسیقی ایران نشاط‌انگیز هستند و بعضی از آن‌ها حزن‌آور. بدون تردید این حالات در ارتباط با اوضاع سیاسی ایران بوده است. وقتی که دولت‌های وقت فتوحاتی می‌کردند، موسیقی صورت بزمی پیدا می‌کرد. زمانی که شکست می‌خوردند و کشور دچار مسائلی می‌شد، می‌رفتند به دنبال موسیقی‌های حزن‌انگیز؛ مثل دشتی و شور و متعلقاتشان، مثل ابوعطا، ترک یا افشار. بله. الان هم من ویولن را برای دل خودم می‌زنم. یعنی هر موقع که خسته می‌شوم، ویولن می‌زنم، البته نه برای کسی.

□ جناب استاد، یکی از کارهایی که ما در این مصاحبه‌ها انجام می‌دهیم، کسب اطلاعات و تجربیات استادان در مورد شیوه‌ی آموزش تاریخ است. اطلاع دارید که همه کس، در کلاس داری و تفهیم مطالب تاریخی به راحتی موفق نمی‌شود. تاریخ از آن درس‌هایی است که چه برای دانش‌آموز و چه برای دانشجو چندان شیرین نیست. معمولاً ثقیل و تلخ است و حوصله‌ی فراگیران را سر می‌برد.

■ حالا من خدمت شما عرض می‌کنم. ببینید، با کمال تأسف، مورخان ایرانی در دوره‌های گذشته توجهی به عامه‌ی مردم و زندگی آن‌ها نداشتند. اگر دقت کرده باشید، هر مورخی سعی زیادی داشته

است که حوادث دوران یک زمامدار را طبق صلاح او تأیید کند. مثلاً اگر او شکست می‌خورد، شکست او را توجیه می‌کرد. به هر حال، از عامه‌ی مردم غافل بودند. فرض کنیم درباره‌ی دوره‌ی صفویه، می‌نوشتند شاه عباس یا شاه اسماعیل یا شاه طهماسب رفتند به جنگ از یک‌ها و دیگر روشن نمی‌کنند که مردم چگونه زندگی می‌کردند و طرز تفکر مردم چگونه بوده است. چه غذایی می‌خوردند، و چه طور با هم آمد و رفت می‌کردند یا چه طور مالیات می‌دادند. در حالی که این‌ها برای خوانندگان تاریخ جالب هستند. البته به تازگی مقداری از این اطلاعات برای ما روشن شده است، ولی به اعتقاد بنده، یکی از کارهای مهم دبیر تاریخ این است که خوب درس بدهد تا نظر دانشجو را کاملاً به طرف خودش جلب کند و او را به متن جامعه ببرد.

□ یعنی به زندگی اجتماعی.

■ بله، آفرین.

□ خیلی ممنون که وقتتان را در اختیار ما قرار دادید، اگر توصیه‌ای برای معلم‌ان نسل جدید دارید، بفرمایید.

■ به اعتقاد بنده، معلم هیچ خودش را از مطالعه بی‌نیاز وقت نباید بداند. همیشه باید مطالعه داشته باشد و از دنیای جدید اطلاعات کسب کند. در سال‌دها کتاب تاریخ چاپ می‌شود و او باید این کتاب‌ها را مطالعه کند.

□ آقای دکتر، من شنیده‌ام که پسران شما تحصیل‌کرده‌ی رشته‌های متفاوت و در زمینه‌های غیرتاریخ هستند. اگر ممکن است، ایشان را هم معرفی کنید.

■ پسر بزرگ من جدا از این که دندانپزشک است، به سه زبان روسی، انگلیسی و فرانسه تسلط دارد. اگر حمل بر تعریف از ایشان نباشد، از افراد منحصر به فردی است که روی مثنوی مولوی خیلی زحمت کشیده است. به قول خودش، جلد ششم مثنوی مولوی از مولوی نیست و نوشته‌ی کس دیگری است. تا الان دو جلد کتاب در ارتباط با مولوی از ایشان به چاپ رسیده که در جلد اول آن سعی کرده است اشعاری را که از مولوی نیست، مشخص کند.

□ آیا به طور شخصی به این مباحث پرداخته است؟

■ بله. برای مزید اطلاعات عرض می‌کنم، قریب سه سال مطبش را بست و رفت ترکیه برای مطالعه‌اش روی مولوی. سه پسر دیگرم در آمریکا هستند. یکی از آن‌ها ژنتیک خوانده است و الان ژنتیک درس می‌دهد. دیگری فوق دکترای داروسازی دارد و سومی دکترای اقتصاد است.

□ از این که وقت خود را در اختیار ما گذاشتید، سپاسگزارم و برای حضرت عالی آرزوی سلامتی دارم.

